

اشاره: این مقاله گزارشی است از نظرات و انتقادات فردریک دلبو، سیکسل، آنتونی م. اروم و آلن سیکا بر کتاب عقل در عصر علم (Reason in the Age of Science) نوشته هانس گادامر که توسط فردریک جی. لاورنس (Frederick G. Lawrence) به انگلیسی ترجمه شده و در سال ۱۹۸۱ از سوی انتشارات مؤسسه تکنولوژی ماسوچست به چاپ رسیده است.

کتاب ماه فلسفه

بیشتر مقالات ارائه شده در این مجلد مأخوذ از مجموعه‌ای است که گادامر با همین عنوان در سال ۱۹۷۶م به چاپ رسانیده است. دو مقاله در ترجمه انگلیسی این اثر گنجانده شده که بعداً نگاشته شده است، یعنی «هرمنوتیک به عنوان کاری عملی و نظری» که در سال ۱۹۷۸م نوشته شده و «میراث هگل» که در سال ۱۹۷۹م به تحریر در آمده است. هر یک از این مقالات وضعیتی از هرمنوتیک را به عنوان مبنای علوم و تعیین بخش روش شناسی آنها به نمایش می‌گذارد. نوآوری هر یک از این هشت مقاله، تا حد زیادی، در تفاوت‌های آنها به جهت مقدمه بحث نهفته است. با این حال، تمامی این مقالات در فضای ذهنی آشنا با تطورات اندیشه غربی از زمان سقراط به این سو نگاشته شده است. همگی این مقالات هم‌نوازی بسیار عالی‌ای در روند اندیشه و تأمل دارند. تمرکز مشترک آنها بر این پرسش قدیمی است که: عقل را برای دانستن در کجا می‌یابیم؟

وحدت دانش غرب برای گادامر سابقاً توسط ارسطو از بین رفته است و دیگر فرقی نمی‌کند که در خصوص تکه‌های آن با زبان نظری یا عملی، فن یا هنر و یا دیگر شیوه‌ها صحبت کنیم. (صص ۵، ۶۹، ۱۱۵) با این حال، بسیار تأخیر ایجاد شد تا علم به عنوان ابزاری صرف برای به دست آوردن دانش به منصفه ظهور برسد. سنتی مابعدالطبیعی در کار بود که به اندازه کافی قدرت داشت تا حتی جهت‌گیری‌های تجربی به سوی طبیعت و ریاضی‌وار نمودن آن (مثلاً کار گالیله و نیوتن) یا مفاهیمی چون خدا (مثلاً کار لایب‌نیتز) یا آگاهی از شیء مفهوم (مثلاً در کانت و هگل) را در بر گیرد. (صص ۹-۱۵۶) تنها در جریان تمایزات سریع علوم بر اساس موضوعات و روش‌های آنها در قرن ۱۹ هم کاسه کردن تمامی دانش‌ها و حدود لایتنهای آنها در قواعدی محدود، ناممکن جلوه نمود. (ص ۴۰) آن‌چه پدید آمد، از سویی، فلسفه‌هایی ناشی از شک افراطی بود (مانند فلسفه‌های مارکس، نیچه و فروید) (ص ۱۰۰) و از سوی دیگر آزادسازی علم، که از آن پس تمامی شاخه‌های دانش از جمله علم مرتبط با زندگی اجتماعی بشر را از آن خود دانست. (صص ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۶۳) علوم، در جریان توسعه‌ای افراطی، این نکته را فراموش کردند که آنها دیگر نمی‌توانند برای مدعیات خویش دلیل آوری نموده دست به دامان عقل شوند. در واقع، اکنون، به جای مابعدالطبیعه، علم بود که دچار جزم اندیشی شده بود. (ص ۱۶۳)

شکست فلسفی تصور سنتی در باب ذهن، هایدگر را بر آن داشت تا پایه‌های دانایی را بر وجود مبتنی سازد. (صص ۲-

عقل در عصر علم و دیدگاه‌های انتقادی

رضا محمدی نسب*



۴۱، ۳-۱۶۲) دیگران، مانند هوسرل و ویتگنشتاین، به بررسی جهان‌ها و زبان بشری (Sprachlichkeit) پرداختند تا به دانش شکلی نو دهند. اما گادامر ترکیبی پویا میان وجود و اندیشه، عینیات و ذهنیات یا جهان و عقل را در هرمنوتیک خود مفهوم پردازی می‌کند. هر گونه دانشی که در کار باشد به عنوان نمونه‌ای از حقیقت (ص ۶۰) در ارتباطی تنگاتنگ با دیالکتیک *kairos* (سقراط، افلاطون) قرار دارد. هرمنوتیک به عنوان فرایند دانستن و سهیم شدن در حقیقت و صدق با دیگران، دال بر توانایی یکی کردن تمامی دانش‌هاست، اما در عین حال بر این نکته نیز واقف است که نمی‌تواند جایگزین مابعدالطبیعه کهن گردد و این اندیشه قدیمی در هر گامی از دانش و تأملات متعالی باقی خواهد ماند. (صص ۲۰، ۴۹، ۵۲-۳)



شلایرماخر

در کنار تمامی دغدغه‌های فلسفی برای یافتن دلیل برای وجود و دانش ما، نیاز به چنین زمینه‌سازی‌ای تنها در لرزه‌ای که ما احساس کرده‌ایم، برای مثال، در برابر مهندسی ژنتیک یا در رد زندگی جهت دهی شده فرمانشی، نمایان نشده است، بلکه در ترس از کشتار اتمی نیز خود را می‌نمایاند. (صص ۵-۸۳)

فردریک سیکسل پس از موافقت با گادامر در این خصوص که سنت‌ها در جریان صحیح خویش، هرگز ابزارهایی صرف برای تسلط بر جهان نیستند، بلکه واسطه‌هایی میان ما و امکانات ما هستند، (ص ۱۶۷) این سؤال را مطرح می‌سازد که آیا از این نظر نمی‌توان به سادگی نظریه گادامر را احیای دوباره آگاهی ادراکی آرمان‌گرایانه به عنوان شرط نخست فهم، اگر چه در وضعیتی پویا، را تلقی نمود؟ از نظر وی چنین به نظر می‌رسد که فهم هرمنوتیکی، نیز، باید به توجیه نامحدودی فرایند دست یافتن و دست‌یابی مجدد به دلیل در زندگی بپردازد؟ و هیچ‌گونه ارجاعی در این مقالات وجود ندارد که نشان دهد این عملکرد از تغییرات طبیعت در ما سرچشمه گرفته است، در حالی که در برخورد با انسان‌ها، بر وجودی تمرکز می‌کنیم که در طبیعت تنیده است. اندکی توجه به پافشاری هایدگر بر وجود این نکته را برای هر مخاطبی روشن می‌سازد که فهم‌های گوناگون انسان‌ها توسط جریان طبیعت، از طریق انسان و جامعه، تعیین می‌یابد. در آخر باید گفت شرط نیاز به هرمنوتیک به عنوان پیکار دائم در جهت بازسازی عقل، در این مقالات نامشخص باقی مانده است. با این

حال شکی نیست که این مقالات برای هر خواننده‌ای در حیطه جامعه‌شناسی بسیار حائز اهمیت خواهند بود. حتی پرسش‌هایی که بی پاسخ می‌مانند مخاطب را به تفکراتی وا می‌دارد که در این عصر یعنی عصر علم مغفول واقع شده است.

آنتونی م. اروم معتقد است که بسیار محتمل است که این کتاب مورد کج فهمی واقع شود. مقالات مندرج در این اثر، تأملات گادامر در باب نقش فلسفه در عصری علمی و دارای تشریفات اداری را نشان می‌دهد. به نظر می‌آید که این مقالات، گزارش ساده و مابشری از تأثیرات گاه و بی‌گاه مجموعه دلایل عقلی و بعضاً حائز اهمیت یک فیلسوف در مقابل تفکرات علمی ارائه می‌دهند. علی‌رغم ادعاهای آنتونی گیدنز، مقالات مزبور بسیار شبیه به رویکرد کلی گادامر به هرمنوتیک فلسفی بوده و چندان ساده نیستند. برای مثال، هر کس هگل را خوانده است، همان احساس را در برخورد با گادامر خواهد داشت. ترجمه‌های این اثر به زبان انگلیسی احتمالاً همگی خوب و سلیس هستند، دقیقاً به این دلیل که به مخاطب چنین می‌فهماند که مترجم جان کلام را آن‌جا که بسیار دشوار می‌شود، دریافته است. با این حال همه مقالات مذکور، در واقع، بسط نظریه اصلی‌ای است که گادامر همه جا به دنبال آن است؛ این مقالات به شکلی ویژه، اگر در ارتباط با برخی آثار دیگر گادامر مورد مطالعه قرار گیرند، مفید فایده هستند، مخصوصاً کتاب نفیس هرمنوتیک فلسفی^۲ که توسط دانشگاه کالیفورنیا و در سال ۱۹۷۶م به چاپ رسیده است. در این مقاله خلاصه بسیار مختصری از نکات اصلی مد نظر گادامر را ارائه می‌نمایم، خلاصه‌ای که تمامی نکات کوچک و بزرگ این مجموعه را دربرگیرد. گادامر منبع رویکرد اصلی به هرمنوتیک جدید و نویسنده اثر کارآمد حقیقت و روش است که در آن پیدایش هرمنوتیک به عنوان رویکردی به آثار زیبایی‌شناختی همان‌گونه که سابقاً در خصوص متون تاریخی به کار برده می‌شد را دنبال می‌کند. او با تکیه اکثری بر افکار فلسفی مارتین هایدگر، هرمنوتیکی را پیشنهاد نمود که آن‌گونه که در نظریات شلایرماخر و ديلتای در قرن ۱۹ مشهود است، تنها تلاشی علمی جهت کشف معنای متون نبود. در عوض، هرمنوتیک برای گادامر همان اساس فلسفه است و به همین دلیل نام رویکرد وی هرمنوتیک فلسفی است. گادامر در مقالات گوناگون این مجموعه به این نکته اشاره می‌کند که رویکرد وی ربط چندانی با «روش»، آن‌گونه که در علم جدید است و یا آن‌گونه که برای شناخت جهان به کار می‌رود، ندارد. از چنین فهمی باید به عنوان تلاش یک مفسر یا خواننده تعبیر گردد که سعی دارد به جهان وارد شود، اما آن‌گونه که تصویر یا تدوین شده است، و خود را در برابر تجارب این چینی بی طرف رها کند. تفسیر یا فهم به بهترین شکل به عنوان محاوره‌ای شناخته می‌شود که در آن موضوع فهم یا تفسیر، پرسشی را فرا راه مفسر خویش قرار می‌دهد، پرسشی که مفسر سعی دارد به ژرفای آن راه یابد. از این طریق دیالوگی مستمر میان متن و خواننده روی می‌دهد؛ به این ترتیب و در پی این دیالوگ میان

●
گادامر با تکیه
اکثری بر
افکار فلسفی
مارتین هایدگر،
هرمنوتیکی را
پیشنهاد نمود
که آن‌گونه که
در نظریات
شلایرماخر
و ديلتای
در قرن ۱۹
مشهود است،
تنها تلاشی علمی
جهت کشف
معنای متون نبود.

اختراع و خلق کنیم، پدید آوریم و زینت بخشیم، بسط و توسعه دهیم، در این دنیا به پیشرفت دست بزنیم، زیرا زبان یا دنیای زبان به نحو چشم‌گیری انعطاف پذیر است. پس بر طبق گزارش وی، فلسفه در عصر علم چیزی است که هم‌چنان حقیقت را

دنبال می‌کند و به دنبال عقل و در پی زندگی خوب است. این دانش وضعیتی ماندگار در قرن بیستم دارد. زیرا فرضیات مشترک خود با علم را رها نموده است. هیچ پیمانی با عقل علمی ندارد، بلکه در صدد است این عقل را به عنوان بخشی از جریان تاریخی بفهمد. علی‌رغم آن چه هگل می‌انگارد، در پی فهم علم از درون خود آن نیست؛ بلکه در کنار علم قرار داشته، به نظر می‌رسد دیدگاهی به مراتب خاضعانه‌تر از آن چه همواره در فلسفه نظری سحرآمیز هگل وجود دارد، را اتخاذ نموده است. دیدگاهی که در فرایند مستمر تحقیقات خویش، بیشتر بر پرسش و دستیابی به فهم کامل تکیه دارد. البته در این خضوع، گسترش و پیشرفتی نهفته است، زیرا در این جریان حدود و ثغور مدعیات کنونی عقل دقیقاً به‌دست

می‌آید. چیزهای بیشتری در خصوص گادامر و این مقالات وجود دارد که من نمی‌توانم در اینجا بدان‌ها بپردازم، از جمله دیدگاه وی در باب هرمنوتیک فلسفی به عنوان فلسفه عملی. اگر کسی آمادگی داشته باشد به بررسی این متن بپردازد، دنیاهای جدیدی بر وی گشوده خواهد شد که ممکن است حتی با کار تاریخی عالمان علوم اجتماعی ارتباط مستقیم داشته باشد، اما هرگز نباید انتظار دست یابی به «روش» را داشته باشد. چیزهای جزئی دیگری نیز وجود دارد از جمله این که فردریک لورنس، مترجم این اثر، مقدمه‌ای بر آن نگاشته است که گاه بیش از گادامر مرهون یورگن هابرماس است. هابرماس بر سر برخی آرای گادامر به نزاع برخاسته است و او را به دلیل اشکالاتی مورد سرزنش قرار می‌دهد. اندیشیدن در باب آن چه گادامر جدای از هابرماس باید بگوید، نشان زیرکی است. هم‌چنین، اگر ویراست این مجموعه به دست من می‌بود، به تنظیمی مجدد در مقالات دست می‌زدم و مقالات مرتبط با هرمنوتیک را به عنوان فلسفه عملی و به عنوان کاری نظری و عملی، در ابتدای این مجموعه می‌آوردم. در واقع، به این شکل، سخن بیش‌تری در خصوص گادامر مطرح می‌گشت و انسجام در راهنمایی مخاطب به عنوان مقدمه ورود به بحث حفظ می‌گردید. هم‌چنین، در مقدمه به این

متن مورد بررسی و مفسر، هر دو، تغییر می‌کنند و به نقطه‌ای می‌رسند که گادامر آن را «ادغام افق‌ها» (fusion of horizons) می‌نامد. متن و مفسر، هر یک افق خویش را می‌گسترانند و هر ادغام جدیدی که در زمانی دیگر و توسط مفسری متفاوت رخ می‌نماید، فهمی اساسی یعنی تفسیری جدید از موضوع متن را ارائه می‌نماید. بر اساس این گزارش، تفسیر چیزی است شبیه کاری که یک کارگردان از داستان‌های شکسپیر ارائه می‌نماید؛ موضوعات مطرح شده در داستان شکسپیر و پیش فرض‌های کارگردان، هر دو، در حاصل کار نمود و ظهور پیدا می‌کند. دانستن این نکته که عمدتاً نیز مورد غفلت واقع می‌شود، جالب است که مکس وبر^۳ نسبت به تاریخ‌مندی کار یک مفسر بسیار حساس بود. او در یکی از رساله‌های روش‌شناختی خویش چنین نوشت که چون درگیر فهم گذشته می‌شویم، دائماً سوالات جدیدی را پیش می‌کشیم تا مدارک را برقرار داریم؛ ما از این طریق به شکل مستمر درگیر تعامل با تفسیر بر مبنای افق فکری خویش و شکل تغییر یافته تاریخ می‌شویم. بر اساس نظر گادامر، راه دیگری جز همین تعامل وجود ندارد که در آن تفسیری اساساً عینی از یک متن یا یک کار هنری به‌دست آید. در واقع، گادامر، همانند هایدگر، تأکید بر یقین‌بدی ذهنی که در سرتاسر فلسفه مدرن به چشم می‌خورد را رد می‌کند. قواعدی که توقع می‌رود یک تفسیر را رهنمون گردند، مثلاً پاره‌ای از عوامل زبان‌شناختی که توسط ابزارهای سمانتیک و ترکیبی تکمیل شده‌اند، تقریباً بی‌مایه هستند. در عوض، از آن‌جا که مفسر و متن (تصویر یا شعر)، هر دو، در تاریخ قرار دارند و در آن به سر می‌برند، هر یک توسط معنای دنیای خود کامل می‌شوند و بنابراین، دنیایی که هر کدام در فرایند تفسیر بدان نایل می‌گردند، حاصل تعامل آنها و دنیایی محاوره‌ای (یا به بیان هگل، aufhebung) است. از این رو تفسیر، شباهتی به محاوره یا گفتگو پیدا می‌کند. پس بر اساس نظر گادامر تمامی فهم ما باید در بستر تاریخ مورد ملاحظه واقع شود، تاریخ، نه در آغوش ضرورت و گستره روح مطلق، بلکه به شکلی رها و آغشته به امکان، یعنی پیوسته در تغییر. گادامر که در چندین مقاله نخست این کتاب به دین خود نسبت به هگل اذعان می‌ورزد و در باب این تصور که دانستن و فهم این جهان در گرو بررسی و پرسش در باب آن است، با او هم‌نوا است. از سوی دیگر، وی مدعی است که این فهم ماهیتی زبان‌شناختی دارد، همان‌گونه که هگل نیز در تأملات نخستین خویش در پدیدارشناسی روح^۴ به این امر اذعان نموده است، اما گادامر تأکیدی مضاعف بر این امر دارد. از نظر وی آن‌چه می‌دانیم در زبان و به واسطه آن می‌دانیم. با این وجود، به نظر می‌آید که گادامر در اینجا به مخالفت با کسانی بر می‌خیزد که او را در کنار ویتگنشتاین و بحث «بازی‌های زبانی» قرار می‌دهند. از نظر او، جهانی جدای از زبان و ورای آن نیز وجود دارد. این جهان که در عرض زبان قرار دارد را باید به عنوان واقعیتی موجود، همانند دنیای زبان، بپذیریم. گادامر می‌گوید: ما در دنیای زبان گیر افتاده‌ایم؛ اما زندانیان این دنیا نیستیم، بلکه آزادیم تا



هایدگر

● شکست فلسفی
تصور سنتی
در باب ذهن،
هایدگر را
بر آن داشت
تا پایه‌های
دانایی را
بر وجود
مبتنی سازد.

نکته اشاره می‌کردم که متون کلیدی در باب هرمنوتیک گادامر را باید در صفحات ۱۰۴ تا ۱۳۴ دنبال نمود؛ به عبارت دیگر، باید این صفحات را قبل از هر چیز خواند. با این حال، نکات فوق‌الذکر تنها نکاتی جزئی در باب مجموعه‌ای از مقالات به قلم فیلسوفی مطرح در قرن بیست بود.

آن سیکا در گزارش خویش توضیحاتی در خصوص رابطه هابرماس با گادامر ارائه نموده است. او می‌گوید: سرانجام ستایش هابرماس از گادامر در سال ۱۹۷۹م به چاپ رسید. باید توجه داشت که این دو اندیشمند دارای اختلاف دیدگاه طولانی مدتی هستند. دست کشیدن هابرماس از خصومت خویش و فیصله‌دادن به نزاع در خصوص اعتبار و کارایی نظریه هرمنوتیک گادامر برای علوم اجتماعی، به درستی، مورد ستایش قرار گرفته است، نظریه‌ای که به ۱۹۶۷م باز می‌گشت، یعنی درست زمانی که هابرماس ۳۸ ساله بود و گادامر ۶۷ ساله.

هواداران هر دو طرف که اغلب به شکلی منظم در برابر یکدیگر موضع گرفته بودند، یکی از این دو یا دیگری را در جریان نزاع ایشان پیروز معرفی نموده‌اند، اما هیچ یک تاکنون از عمده مباحث خویش دست نکشیده‌اند. هابرماس گادامر را به دلیل تکیه بر مبانی سنتی در جهت آسیب‌رسانی به معیار کنونی در باب ساختار اجتماعی مورد سرزنش قرار می‌دهد، در حالی که گادامر بر این نکته پافشاری می‌کند که هابرماس بیش از حد به ترویج عقل صرف اشتغال یافته است که بتواند به حدود و ثغور هستی‌شناختی آن در مقابل زبان پی‌ببرد. اما زمانی که هابرماس به ۵۰ سالگی رسید، در جمعی عمومی چنین اذعان نمود که «هیچ‌کس نمی‌تواند فاصله روز افزون میان فلسفه و بشریت را به شکلی قانع‌کننده، آن‌گونه که گادامر توفیق یافت، پر نماید». هرمنوتیک فلسفی گادامر بسیار مؤثر از کار درآمد. او موفق شد سه شکاف به وجود آمده میان ما و فلسفه یونان را پر نماید، که این سه شکاف عبارت‌اند از جریان تاریخ‌گرایی در قرن ۱۹، فیزیک در قرن ۱۷ و علم‌گرایی فن‌سالار امروزی.

ناشر کتاب عقل در عصر علم، به جای یک فیلسوف، یک عالم علوم سیاسی (فرد دالمایر^۶) و یک نظریه پرداز علوم اجتماعی (آنتونی گیدنز^۷) را برای ارزش‌گذاری و ارائه نظر در باب این اثر برگزید. ایشان، همانند گزارش‌نویسان دیگر، چنین نظر دادند که این اثر آرای گادامر را در سه‌ل‌الوصول‌ترین شکل خود، مخصوصاً برای نظریه‌پردازان علوم اجتماعی، در دسترس قرار

می‌دهد. حقیقتاً گزارش گادامر، یادآور و بسط نقد اخیر هوسرل در باب علم‌گرایی، بی‌زاری مارکس از سیطره فن (تکنولوژی) سالاری و نقاب‌برداری از تأثیرات تبلیغات بر اندیشه در آرای اول است.

نکات دیگری در این مجموعه وجود دارد: جزء افزوده شده به دفاع پر شور گادامر از عقل عملی (دالمایر) بازسازی متخصصانه‌ای از آرای هگل است (دو مقاله از ده مقاله). یادآوری ظریف اما قوی در باب وساطت ارسطو در میان معقول و نامعقول در زندگی عقلی و سیاسی و سامان‌دهی به مخالفت‌های مقتدرانه هایدگر با خسوف هستی‌شناختی غربی توسط علم‌گرایی و ناشی از فقدان زبان و لوازم آن در مورد حقیقت قابل تأویل در این مجموعه قابل توجه است. گادامر آن‌چه امروزه در نظریه جامعه‌شناختی نسبت به جریان‌های ناشی از گذشته مغفول مانده است را روشن می‌سازد. اگر چه موضوعات اصلی این کتاب تا حدی بر آثار سابق گادامر مبتنی است، اما مقاله «نظریه، تکنولوژی، عمل: وظیفه علم انسان»، بیش از دیگر آثار وی، پیش‌درآمدی برای این مقالات به حساب می‌آید.

منابع و مأخذ

Gadamer, Hans Georg, *Reason in the Age of Science*, translated by: Frederick G. Lawrence, Second edition, Cambridge: The MIT Press, 1983.

Sica, Alan, [untitled], *Contemporary Sociology*, Published by: American Sociological Association, vol. 14, no. 1 (Jan., 1985), pp. 131-132.

Sixel, Friedrich W., [untitled], *The Canadian Journal of Sociology / Cahiers canadiens de sociologie*, Published by: Canadian Journal of Sociology, vol. 10, no. 2(Spring, 1985), pp. 212-214.

Orum, Anthony M., [untitled], *The American Journal of Sociology*, Published by: The University of Chicago Press, vol. 90, no. 6 (May, 1985), pp. 1357-1360.

پی‌نوشت‌ها

* rezamohammadinasab@gmail.com.

1. cybernetically steered life.
2. *Philosophical Hermeneutics*.
3. Max Weber.
4. *Phenomenology of Spirit*.
5. Fred Dallmayr.
6. Anthony Giddens.



هابرماس

هابرماس گادامر را به دلیل تکیه بر مبانی سنتی در جهت آسیب‌رسانی به معیار کنونی در باب ساختار اجتماعی مورد سرزنش قرار می‌دهد، در حالی که گادامر بر این نکته پافشاری می‌کند که هابرماس بیش از حد به ترویج عقل صرف اشتغال یافته است که بتواند به حدود و ثغور هستی‌شناختی آن در مقابل زبان پی‌ببرد.